

«دعاوی مرتبط» و ناکارآمدی مقررات مرتبط

حسن محسنی^۱

چکیده

دعوائی که یکی از متداعیین در ارتباط با دعوی در جریان رسیدگی خود علیه طرف مقابل طرح می‌کند، دعوی مرتبط نامیده می‌شود. این دعوا در صورتی که با دعوی در جریان رسیدگی ارتباط کامل داشته باشد، با هدف اجرای صحیح عدالت و احتراز از صدور آرای متعارض، همراه با دعوی اخیر، به آن رسیدگی می‌شود. با توجه به آرای صادره در دعوی مرتبط «ابطال مالکیت خوانده نسبت به سه دانگ مشاع یک ملک» و «مطالبه‌ی اجرت‌المثل شش دانگ آن ملک»، مشخص می‌شود که مقررات آیین دادرسی ایران از جهات متعددی فاقد راه‌حلی قابل اتکا برای رفع تعارض میان آرای قطعی است. از این رو، تبیین روش تجمیع این دعوی در یک دادگاه در لحظه‌ی تقدیم دادخواست و جریان رسیدگی و استفاده از طرق شکایت از آرا و حتی یافتن راه‌حلی برگرفته از قانون اجرای احکام مدنی، موضوع نوشتار حاضر است.

واژگان کلیدی:

دعوی مرتبط، ارتباط کامل، دادگاه هم‌عرض، ایرادات، امر مرتبط، طرق شکایت از آرا.

۱. دکتری حقوق خصوصی، استادیار دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

درآمد

همواره این احتمال وجود دارد که میان اصحاب یک دعوا، دعای مرتبیطی مطرح شود؛ از آنجا که قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ به مانند قانون سابق، اصل را بر استقلال دعای متعدد از یکدیگر نهاده است،^۱ به این دعای یکجا رسیدگی نمی‌شود؛ مگر در صورت وجود «ارتباط کامل» میان آن‌ها. به معنایی که در شق اخیر ماده‌ی ۱۴۱ این قانون آمده است. بر این اساس، هر چند قانونگذار در قسمتی از بند ۲ ماده‌ی ۸۴ قانون مذکور، به ایراد امر مرتبیط توجه داشته و در ماده‌ی ۱۰۳ همین قانون اصحاب دعوا و وکلای آنان را مکلف به اعلام وجود این قبیل دعای به دادگاه دانسته است، اما به غیر از ایرادات آیین دادرسی که می‌توان نسبت به عدم پذیرش آن توسط دادگاه، برای نمونه ضمن تجدیدنظرخواهی، در دادگاه بالاتر شکایت نمود، ضمانت اجرای مؤثری برای عدم اعلام طرفین یا وکلای آنان به دادگاه و در صورت اعلام، عدم پذیرش آن در دادگاه پیش‌بینی نشده است؛ در واقع، نقص مقررات ناظر بر اعاده‌ی دادرسی پیرامون صدور آراء متعارض در دو دعای مرتبیط،^۲ موجب شده است که جلوگیری از صدور آرای متعارض و اجرای صحیح عدالت که غایت پیش‌بینی این ایرادات و امکان رسیدگی توأمان به دعای متعدد است، در نظام قضایی ایران تا حد بسیاری با تردید مواجه شود.

در این نوشتار موقعیت دو دعای مرتبیط «مطالبه‌ی اجرت‌المثل ایام تصرف در یک ملک توسط مالک شش‌دانگ» و «ابطال سه‌دانگ مالکیت همان ملک به ادعای صوری بودن معامله‌ی مبنای آن» و آرای صادره از دادگاه‌ها در مقام تجدیدنظرخواهی و نیز اعاده‌ی دادرسی بررسی می‌شود. بر این اساس، در ابتدا مفهوم دعای مرتبیط و راهکارهای قانونی طرح و رسیدگی به این دعای آورده شده و سپس آرای صادره در دو دعای مذکور و مقررات و راهکارهای موجود بررسی می‌شود.

۱. ماده‌ی ۶۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی.
۲. بندهای ۳ و ۴ ماده‌ی ۴۲۶ همان قانون.

۱. مفهوم دعوای مرتبط و راهکارهای قانونی اداره‌ی این دعوای

پیش از بررسی راهکارهای قانونی اداره‌ی دعوای مرتبط، ابتدا مفهوم دعوای مرتبط بررسی می‌شود.

۱-۱. مفهوم دعوای مرتبط

هر دعوا به معنای «اختلافی که در نظم حقوقی قابل طرح، رسیدگی و قضاوت در دادگاه» است (بنگرید به: محسنی، ۱۳۸۹: ۴۹-۴۵)، ممکن است با دعوای دیگری که پیش از آن طرح شده یا سپس مطرح می‌شوند، مرتبط باشد. این موضوع که چه نوع ارتباطی میان دعوای مذکور مدنظر قانونگذار است و این که چنین ارتباطی باید میان کدام یک از عناصر دخیل در دعوا باشد، مستلزم بررسی مستقلی است. قانونگذار در مواد ۶۵ و ۱۰۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، نوع ارتباط را «ارتباط کامل» دانسته است؛ وفق قسمت اخیر ماده‌ی ۱۴۱ این قانون، ارتباط کامل به تأثیر تصمیم‌گیری هر یک از دعوای بر دیگری تعریف شده است. موضوع این معیار که یکی از معیارهای مشترک میان تمامی دعوای طاری اعم از دعوای تقابل، ورود و جلب ثالث و اضافی نیز به شمار می‌آید،^۱ امری موضوعی یا ماهوی است که تشخیص درجه و شدت آن در اختیار دادرس رسیدگی ماهیتی قرار دارد. منشأ این ارتباط ممکن است به جهت اصحاب دعوا، موضوع دعوا و یا سبب آن باشد؛ بدین معنی که دعوای ممکن است صرفاً به دلیل یکسانی طرفین، موضوع و یا سبب آن‌ها، دارای نوعی ارتباط باشند. پرسش این است که آیا صرف یکسانی هر یک از این عناصر برای مرتبط تلقی کردن دعوای کافی است؟ چنانچه موضوع، سبب و نیز اصحاب دو دعوا یکی باشد، موضوع از شمول دعوای مرتبط خارج شده و در حیطه‌ی ایراد «سبق طرح دعوا» موضوع ماده‌ی ۸۴ این قانون، قرار می‌گیرد (بنگرید به: متین دفتری، ۱۳۷۸: ۲/۲۱۳). بر این اساس، پاسخ این پرسش ضروری است که اگر هر یک از این عناصر در دو دعوا یکسان باشد، آیا می‌توان آن‌ها را دعوای مرتبط ارزیابی نمود؟ برای نمونه، «الف» و «ب» یک بار دعوای الزام به تنظیم سند رسمی علیه یکدیگر در یک شعبه‌ی دادگاه حقوقی طرح می‌کنند و بار دیگر

۱. ماده‌ی ۱۷ همان قانون.

دعاوی مرتبط را بر این دعاوی نیز قابل تطبیق می‌داند بنگرید به: کریمی، ۱۳۷۷: ۹۳-۸۱؛ باقری، ۱۳۸۹: ۸۶؛ به بیان دیگر، از یک سو، تمامی دعاوی طاری باید در دادگاه‌هایی طرح شوند که از لحاظ صلاحیت ذاتی متفاوت نیستند، حال آن‌که این امکان وجود دارد که به رغم ارتباط کامل میان دو دعوا، این دعاوی در دو مرجع قضایی دارای صلاحیت ذاتی متمایز مطرح شوند؛ از این جمله است تحقق مفهوم دعاوی مرتبط، مانند دعاوی جبران خسارت به دلیل عدم صدور مجوز تأسیس یک مؤسسه‌ی آموزشی توسط یک اداره و دعاوی ابطال تصمیم رد صدور جواز تأسیس مؤسسه در دیوان عدالت اداری. اتخاذ تصمیم نسبت به هر یک از این دعاوی که در دو مرجع قضایی با صنف متفاوت مطرح شده‌اند، بر دیگری مؤثر خواهد بود؛ به نحوی که اگر تصمیم اداری در دیوان عدالت اداری صحیح تشخیص داده شود، بر تصمیم دادگاه عمومی نسبت به جبران خسارت ناشی از عدم صدور مجوز تأسیس مؤسسه اثر خواهد نهاد؛ اما برای این‌که دعوائی طاری محسوب شود، این دعوا نباید از صلاحیت ذاتی مرجع قضایی رسیدگی‌کننده به دعاوی اصلی، خارج باشد.^۱ هم‌چنین، ممکن است یکی از دو دعاوی مرتبط در دادگاه بدوی و دیگری در دادگاه بالاتر در حال رسیدگی باشد؛ در حالی که امکان طرح دعاوی طاری در دو دادگاهی که هم‌درجه نیستند، وجود ندارد. از سوی دیگر، دعاوی طاری تقابل و جلب ثالث و اضافی باید تا پایان جلسه‌ی اول دادرسی مطرح شوند و دعاوی ورود ثالث مادام که ختم دادرسی اعلام نشده، قابل طرح خواهد بود؛^۲ در حالی که چنین الزامی در خصوص دعاوی مرتبط مطرح نمی‌شود؛ به نحوی که امکان طرح دعاوی مرتبط تا هنگامی که رسیدگی در حال انجام است، وجود دارد. هم‌چنین، جز در خصوص دعاوی اضافی که باید با دعاوی

۱. مثال دیگر در فرضی است که نسبت به یک موضوع دو شخص که یکی متعلق به حقوق عمومی و دیگری حقوق خصوصی است، دخالت دارند؛ برای مثال، در دعوائی برای ابطال رأی کمیسیون ماده‌ی ۷۷ قانون شهرداری‌ها، یک سازمان دولتی به شعبه‌ی دوم دادگاه عمومی شهرستان علی‌آباد کتول مراجعه کرده و یک شرکت خصوصی به دیوان عدالت اداری. دادگاه عمومی رأی کمیسیون مذکور را باطل اعلام نموده و پرونده به دلیل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر مطرح است؛ این درحالی است که دیوان عدالت اداری نیز با پذیرش صلاحیت خود، همان رأی را نقض نموده است؛ لذا، پرونده به کمیسیون هم‌عرض ارجاع شده است. اینک در شرایطی که رأی در دیوان نقض شده، پرونده‌ی ابطال رأیی که دیگر وجود ندارد، در دادگاه تجدیدنظر استان مطرح است. در خصوص این دعاوی مرتبط نیز برای منع صدور آرای متعارض، راه‌حلی در قوانین دیده نمی‌شود. به دلیل قطعی نبودن دادنامه‌ها از ذکر مشخصات این آراء خودداری می‌شود.

۲. ماده‌ی ۱۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ناظر بر مواد ۹۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۱ و ۱۴۳ این قانون.

اصلی مربوط بوده و منشاء واحدی داشته باشد، معیار پذیرش دعاوی طاری، وجود ارتباط کامل میان دعوای اصلی و طاری و یا اتحاد منشاء بین آن دو می‌باشد. بر این اساس، به نظر می‌رسد رابطه‌ی میان دعاوی طاری و دعاوی مرتبط از حیث معیار پذیرش، رابطه‌ی عموم و خصوص من‌وجه است؛ بدین معنی که برخی از این دعاوی طاری‌اند و برخی از آن‌ها مرتبط. از سوی دیگر، از مواد ۶۵ و بند ۲ ماده‌ی ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی که مقرر داشته‌اند «اگر به موجب یک دادخواست دعاوی متعددی اقامه شود»، «دعوا بین همان اشخاص در همان دادگاه ... یا اگر همان دعوا نیست دعوایی باشد که با ادعای خواهان ارتباط کامل دارد»، می‌توان دریافت که دعاوی مرتبط باید میان اصحاب دعاوی واحد مطرح شوند؛ حال آن‌که در دعاوی طاری که با دخالت ثالث رسیدگی می‌شوند، یعنی دعوای ورود و جلب ثالث، وحدت اصحاب دعوا در ماهیت، شرط نبوده و ممکن است یکی از متداعیین مورد ادعای ثالث باشد و یا این که یکی از طرفین دعوا در محکومیت ثالث ذی‌نفع باشد. بر این اساس، دعاوی مرتبط را می‌توان دعوایی دانست که به موجب آیین دادرسی دعاوی طاری طرح نشده‌اند یا اساساً به این روش قابل طرح نیستند؛ اما، تصمیم‌گیری در خصوص هر یک از آن‌ها در اتخاذ تصمیم نسبت به دیگری مؤثر می‌باشد. تشخیص این تأثیر در اختیار و صلاحدید دادرس است.

۲-۱. راهکارهای قانونی اداره‌ی دعاوی مرتبط

قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در خصوص نحوه‌ی مدیریت و اتخاذ تصمیم در خصوص دعاوی مرتبط در معنایی که از آن یاد شد، مقرراتی را پیش‌بینی نموده است. به موجب ماده‌ی ۶۵ این قانون «اگر به موجب یک دادخواست دعاوی متعددی اقامه شود که با یکدیگر ارتباط کامل نداشته باشند و دادگاه نتواند ضمن یک دادرسی به آن‌ها رسیدگی کند، دعاوی اقامه شده را از یکدیگر تفکیک و به هر یک در صورت صلاحیت جداگانه رسیدگی می‌کند و در غیر این صورت نسبت به آن چه صلاحیت ندارد با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مراجع صالح ارسال می‌نماید»؛ در نتیجه وفق مفهوم این ماده، چنانچه خواهان دعاوی متعدد مرتبطی را ضمن یک دادخواست طرح نماید، دادگاه بدون نیاز به

صدور تصمیمی خاص، به تمامی دعاوی رسیدگی نموده و اصولاً در قالب یک رأی واحد نسبت به آن‌ها اظهار نظر می‌کند.^۱ به رغم آن‌که، دعاوی مذکور با هم مرتبطاند، با توجه به «اصل استقلال دعاوی» مستنبط از مواد ۱۷، ۶۵، ۹۸، ۱۳۰، ۱۳۵ و ۱۴۱ این قانون طرح این دعاوی از جهت هزینه‌ی دادرسی^۲ و سرنوشت هر یک از آن‌ها از منظر نصاب تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی^۳، به نحو مستقل مورد توجه قرار می‌گیرد.^۴ بنابراین، حکم مقرر در ماده‌ی ۶۵ یاد شده را باید در راستای اصل مذکور، حکمی آمره دانست؛ از این رو دادگاه در مقام رسیدگی به این دعاوی هر زمان که تشخیص دهد ارتباطی میان آن‌ها وجود ندارد، صرف نظر از ایراد یا عدم ایراد خواننده، می‌تواند آن‌ها را از یکدیگر تفکیک نموده و در صورتی که رسیدگی به دعاوی منفک شده از حدود صلاحیت دادگاه خارج نباشد، به آن جداگانه رسیدگی کند. لذا چنان‌چه خواننده به عدم ارتباط کامل میان دعاوی ایراد کند، دادگاه مکلف است نسبت به ورود یا عدم ورود آن ایراد اظهار نظر نموده و تعیین تکلیف کند؛ چنین تصمیمی در قالب اوامر اداری دادگاه و طی قرار تفکیک نمودن دعاوی از یکدیگر اتخاذ می‌شود و مستقل از ماهیت ادعا، قابل اعتراض نمی‌باشد (بنگرید به: مهاجری، ۱۳۸۵: ۲۵۸ به بعد). در فرضی که ادعای وجود ارتباط کامل میان دو دعوا در جریان رسیدگی به هر یک از آن دو شود، باید میان درجه‌ی دادگاه‌ها و زمان طرح ایراد تفکیک قائل شد. حکم مقرر در بند ۲ ماده‌ی ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، راجع دو دادگاه «هم‌عرض» است؛ این دادگاه می‌تواند حسب مورد دو دادگاه هم‌درجه‌ی نخستین و یا دو دادگاه هم‌درجه‌ی تجدیدنظر باشد؛ هر یک از متداعیین می‌توانند به وجود دعاوی مرتبط، در هر یک از دو دادگاه هم‌عرض ایراد کنند. اگر این ایراد تا پایان جلسه‌ی اول دادرسی مطرح شود، دادگاه با صدور قرار امتناع از رسیدگی، پرونده را قاعدتاً^۵ به دادگاهی که دعوا در آن مطرح

۱. مواد ۲۹۵، ۲۹۷ و ۲۹۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی.

۲. ماده‌ی ۶۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ناظر به ماده‌ی ۵۰۲ این قانون و ماده‌ی ۳ قانون نحوه‌ی وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳.

۳. مواد ۳۳۱ و ۳۶۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی.

۴. در خصوص این اصل مطالعه‌ی مستقلی صورت نگرفته است، اما برای دیدن استدلال بر پایه‌ی این اصل بنگرید به: متین دفتری، ۱۳۷۸: ۳۲۰/۲؛ غمامی، ۱۳۸۳: ۲۳۴ به بعد.

۵. در این خصوص به شرحی که خواهد آمد، اختلاف نظر وجود دارد.

است، ارسال می‌نماید؛^۱ در غیر این صورت دادگاه نسبت به اتخاذ تصمیم مستقل راجع به ماهیت دعوا تکلیفی ندارد؛^۲ مگر آن که سبب ایراد متعاقباً حادث شود؛ در این صورت باید در اولین جلسه رسیدگی پس از حدوث ایراد، بدان رسیدگی نماید.^۳ این دادگاه هم‌عرض ممکن است همان شعبه دادگاه مورد درخواست باشد یا شعبه دیگری از همان نوع و صنف و درجه دادگاه. در فرض نخست، دادگاه به تمامی آن‌ها یکجا رسیدگی می‌نماید و در صورت دوم، با تعیین رئیس شعبه اول، به این دعاوی یکجا رسیدگی خواهد شد؛^۴ همچنین، ماده‌ی اخیر اصحاب دعوا و وکلای آنان را مکلف نموده دادگاه را از وجود دعاوی مرتبط مطلع نمایند. با وجود این، قانونگذار تمام مسائل حاکم بر دعاوی مرتبط را تبیین ننموده و در موارد متعددی موضع سکوت اتخاذ نموده است؛ این پرسش‌ها بدون پاسخ مانده است که از جمله ایراد امر مرتبط باید در دادگاه دوم مطرح شود یا دادگاه نخست؟ چنانچه دعاوی مرتبط در دادگاه تجدیدنظر در حال رسیدگی باشد، چگونه باید این دعاوی را تجمیع نمود؟ اگر دادگاه درخواست رسیدگی توأمان به دعاوی مرتبط را قبول یا رد کند، ذی‌نفع جز حق اعتراض به آن در ضمن استفاده از یکی از طرق عادی شکایت از آراء، از چه حقوقی برخوردار است و در صورتی که اصحاب دعوا و وکلای آنان از مطلع نمودن دادگاه در این زمینه خودداری کنند، چه ضمانت اجرایی وجود دارد؟

۲. چند رأی قضایی و ناکارآمدی مقررات مربوط به دعاوی مرتبط

در این قسمت دو دعاوی مرتبط «مطالبه‌ی اجرت‌المثل ایام تصرف در یک ملک توسط مالک شش‌دانگ» و «ابطال سه دانگ مالکیت همان مالک به ادعای صوری بودن معامله‌ی مبنای آن» و آرای صادره در آن‌ها و سرانجام میزان کارآمدی مقررات حاکم در این خصوص بررسی می‌شود.

۱. ماده‌ی ۸۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی.

۲. ماده‌ی ۹۰ همان قانون.

۳. ماده‌ی ۸۷ قانون مذکور.

۴. ماده‌ی ۱۰۳ قانون یاد شده.

۲-۱. نمونه‌ای از دعاوی مرتبط

آقای «ن» به موجب سند مالکیت، خود را مالک سه دانگ مشاع از شش دانگ یک دستگاه آپارتمان معرفی نموده و دعوای خلع یدی به طرفیت برادر خود آقای «ب» در شورای حل اختلاف مطرح می‌کند. این شورا پس از رسیدگی و احراز مالکیت خواهان نسبت به سه دانگ مشاع، به خلع ید آقای «ب» حکم می‌نماید.^۱ در نتیجه‌ی تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه، دادگاه عمومی حقوقی این‌گونه حکم نموده است:^۲

«با توجه به اظهارات و مدافعات طرفین و استعلام از آخرین وضعیت ثبتی پلاک موصوف، مالکیت سه دانگ مشاع خواهان اصلی محرز و مسلم شده و با توجه به عدم وجود هرگونه رابطه‌ی استیجاری فی‌مابین و صورتجلسه اجرای قرار معاینه و تحقیق محلی مبنی بر تصرف خواننده در محل مورد نظر، ضمن رد اعتراض معترض حکم به تأیید دادنامه صادر و اعلام می‌دارد. رأی صادره در اجرای بند ۱ ماده‌ی ۱۸ آیین‌نامه‌ی اجرایی ماده‌ی ۱۸۹ قانون توسعه‌ی اقتصادی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران قطعی است.»

پس از صدور و اجرای حکم خلع ید از ملک، مادر یعنی خانم «الف» سه دانگ دیگر همان ملک را به نحو رسمی به آقای «ن» انتقال می‌دهد؛ آقای «ب» که به انتقال صحیح مالکیت سه دانگ دوم همان ملک از سوی مادر خود به برادرش آقای «ن» تردید داشت، طی دادخواستی منضم به دلایل و مدارک معین، ادعای صوری بودن معامله‌ی منعقد شده میان مادر خود و آقای «ن» را نسبت به سه دانگ مالکیت دیگر همان ملک، مطرح می‌نماید؛ این دعوا به شعبه‌ی سی و سوم دادگاه عمومی حقوقی ارجاع شده و تحت رسیدگی قرار می‌گیرد.

در پی صدور رأی فوق‌الذکر در خصوص خلع ید از سه دانگ مشاع ملک و سپس دعوای ابطال سه دانگ از شش دانگ معامله‌ی میان آقای «ن» و خانم «الف»، آقای «ن» نیز دادخواستی به خواسته‌ی مطالبه‌ی اجرت‌المثل ایام تصرف به طرفیت محکوم‌علیه رأی فوق یعنی آقای «ب» مطرح می‌نماید؛ اما از آن جا که تشریفات انتقال رسمی ملکیت سه دانگ ملک به وی خاتمه یافته است، در دادخواست مطالبه‌ی

۱. دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۰۴۴ به تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۲۴ صادره از حوزه‌ی ۲۶۰ شورای حل اختلاف تهران.
۲. دادنامه‌ی شماره‌ی ۲۱۸ به تاریخ ۱۳۸۷/۲/۲۸ صادره از شعبه‌ی هشتم دادگاه عمومی حقوقی تهران.

اجرت‌المثل ایام تصرف، خود را مالک شش دانگ همان ملک معرفی نموده و رسیدگی و صدور حکم نسبت به اجرت‌المثل ایام تصرف از تاریخ ۱۳۸۳/۱۱/۲۰ تا ۱۳۸۷/۶/۵ را تقاضا می‌نماید. این دعوا به شعبه‌ی سی و چهارم دادگاه عمومی حقوقی ارجاع شده و تحت رسیدگی قرار می‌گیرد.

آقای «ب» به محض طرح دعوی مطالبه‌ی اجرت‌المثل ایام تصرف، طی لوایحی شعبه‌ی سی و چهارم دادگاه عمومی حقوقی را از وجود دعوی صوری بودن معامله‌ی مبنای مالکیت آقای «ن» نسبت به سه دانگ مالکیت آن ملک در شعبه‌ی سی و سوم دادگاه عمومی حقوقی آگاه نموده و رسیدگی توأمان به دعاوی را درخواست می‌کند. با این وجود، شعبه‌ی سی و چهارم مذکور با انجام استعلام ثبتی مالکیت آقای «ن» نسبت به شش دانگ آن ملک را احراز نموده و پس از دریافت نظریه‌ی کارشناس رسمی دادگستری در خصوص برآورد میزان اجرت‌المثل ایام تصرف، به شرح زیر مبادرت به صدور رأی می‌کند:^۱

«در خصوص خواسته‌ی آقای «ن» به طرفین آقای «ب» به خواسته‌ی مطالبه‌ی اجرت‌المثل ایام تصرف با جلب نظر کارشناس رسمی دادگستری از تاریخ ۱۳۸۳/۱۱/۲۰ لغایت ۱۳۸۸/۶/۵ فعلاً مقوم به پنجاه و دو میلیون ریال به انضمام کلیه‌ی خسارات قانونی با عنایت به بررسی مجموع اوراق و محتویات پرونده و احراز تصرف خواننده در پلاک متنازع‌فیه و هم‌چنین احراز مالکیت خواهان به موجب پاسخ استعلام ثبت شده ۱۳۷۲، ۱۳۸۸/۵/۲۵ و ملاحظه‌ی نظریه‌ی کارشناس که علی‌رغم ابلاغ به طرفین در مهلت قانونی از هرگونه تعرض و ایراد مصون باقی مانده است، دادگاه با منطبق دانستن نظریه‌ی مزبور با اوضاع و احوال پرونده مستنداً به مواد ۳۰۸ و ۳۲۰ از قانون مدنی و مواد ۱۹۸، ۵۱۹ و ۵۲۰ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی حکم به محکومیت خواننده به پرداخت مبلغ ... بابت اجرت‌المثل ایام تصرف ... در حق خواهان صادر و اعلام می‌گردد».

شعبه‌ی سی و سوم دادگاه عمومی حقوقی نیز با انجام رسیدگی و تحقیقات مفصل نسبت به ادعای آقای «ب» سرانجام این گونه رأی می‌دهد:^۲

«در خصوص ادعای آقای «ب» به طرفیت خانم «الف» و آقای «ن» به

۱. دادنامه‌ی شماره‌ی ۸۹۴ به تاریخ ۱۳۸۸/۸/۱۶ صادره از شعبه‌ی سی و چهارم دادگاه عمومی حقوقی تهران.
۲. دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۴۲ به تاریخ ۱۳۸۸/۱۰/۱۷ صادره از شعبه‌ی سی و سوم دادگاه عمومی حقوقی تهران.

خواستهای ابطال معامله نسبت به سه دانگ [پلاک ثبتی ...] دادگاه پس از بررسی اوراق پرونده و استماع اظهارات طرفین و استعلامات انجام شده با توجه به مقارن بودن طرح دادخواست در پرونده‌ی کلاسه‌ی ۱۵۳/۱۰/۸۵ که منجر به محکومیت خواننده‌ی ردیف اول گردیده و انتقال سند به خواننده‌ی ردیف دوم و این که حسب استعلام از بانک مسکن چک مورد ادعای خواننده‌ی ردیف دوم به عنوان ثمن معامله پس از صدور از ناحیه خواننده‌ی ردیف دوم و بلافاصله توسط خواننده‌ی ردیف اول ظهرنویسی و توسط خواننده‌ی ردیف دوم وصول و به حساب خود منظور گردیده است نه حساب خواننده‌ی ردیف اول و نیز زمان و تاریخ و زمان اشتغال ذمه بودن خواننده‌ی ردیف اول به خواهان دعوی اصلی مؤید صوری بودن معامله و پذیرش دعوی خواهان است، بنابراین به استناد ماده‌ی ۲۱۸ قانون مدنی حکم به ابطال معامله‌ی بین خواننده ردیف اول و دوم نسبت به سه دانگ پلاک ثبتی فوق‌الذکر و محکومیت خوانندگان به پرداخت هزینه‌ی دادرسی ... صادر و اعلام می‌دارد».

آقای «ب» که توانسته است بخشی از مالکیت آقای «ن» در دعوی مطالبه‌ی اجرت‌المثل ایام تصرف را با صدور دادنامه‌ی مذکور از شعبه‌ی سی و سوم بلاموضوع نماید، از دادنامه‌ی شعبه‌ی سی و چهارم، تجدیدنظرخواهی نموده و حکم به بی‌حقی آقای «ن» نسبت به اجرت‌المثل ایام تصرف سه دانگ ابطال شده را خواستار می‌شود. شعبه‌ی هفتم دادگاه تجدیدنظر استان نیز چنین اظهار نظر می‌کند:^۱

«در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای «ب» به طرفیت آقای «ن» نسبت به دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۳۸۹/۸/۱۶-۸۹۴ صادره از شعبه‌ی سی و چهارم دادگاه عمومی ... انطباقی با جهات درخواست تجدیدنظر مندرج در ماده‌ی ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی ندارد و دادنامه‌ی یاد شده با توجه به محتویات پرونده و رعایت مقررات و اصول و قواعد دادرسی و موازین قانونی صادر شده و در این مرحله از رسیدگی دلیل جدیدی که مستلزم نقض دادنامه‌ی مذکور باشد اقامه نشده و حسب دادنامه‌ی شماره‌ی ۲۱۸ مورخ ۱۳۸۷/۲/۲۸ تصرفات تجدیدنظرخواه نسبت به سه دانگ مشاع ملک مورد تنازع متعلق به تجدیدنظرخوانده محرز گردیده است. بنابراین تجدیدنظرخواهی را غیرموجه تشخیص و با رد اعتراض دادنامه‌ی تجدیدنظرخواسته را طبق ماده‌ی ۳۵۸

۱. دادنامه شماره‌ی ۱۲۸۶ به تاریخ ۱۳۸۹/۹/۲۰ صادره از شعبه‌ی هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

قانون مرقوم تأیید می‌نماید».

در پی تأیید دادنامه‌ی صادره از شعبه‌ی سی و چهارم دادگاه عمومی حقوقی در شعبه‌ی هفتم دادگاه تجدیدنظر، دادگاه پیشین به درخواست محکوم‌له (آقای «ن») اجرائیه‌ای به طرفیت محکوم‌علیه آقای «ب» با موضوع محکومیت به پرداخت مبلغ موضوع حکم صادر می‌نماید؛ در حالی که به موجب حکم صادره از شعبه‌ی سی و سوم این دادگاه که در شعبه‌ی بیست و هشتم دادگاه تجدیدنظر استان تأیید و قطعی گردیده است،^۱ مالکیت محکوم‌له نسبت به سه دانگ ملک موضوع دعوی مطالبه‌ی اجرت‌المثل ایام تصرف باطل شده است.

آقای «ن» محکوم‌علیه دادنامه‌ی صادره از شعبه‌ی سی و چهارم دادگاه عمومی حقوقی که به موجب دادنامه‌ی شعبه‌ی هفتم دادگاه تجدیدنظر تأیید و قطعی شده است، مستنداً به بندهایی از ماده‌ی ۴۲۶ و به ویژه بند ۴ این ماده از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی که مقرر می‌دارد: «نسبت به احکامی که قطعیت یافته ممکن است به جهات ذیل درخواست اعاده دادرسی شود: ... ۴- حکم صادره با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن، که قبلاً توسط همان دادگاه صادر شده است متضاد می‌باشد بدون آن که سبب قانونی موجب این مغایرت باشد» و با اتکا به دادنامه‌ی صادره از شعبه‌ی سی و سوم دادگاه عمومی حقوقی و قطعیت آن در شعبه‌ی بیست و هشتم دادگاه تجدیدنظر استان، تقاضای اعاده‌ی دادرسی می‌نماید؛ با تعارض میان دو رأی که یکی از محکومیت به پرداخت اجرت‌المثل ایام تصرف شش دانگ ملک سخن می‌گوید و دیگری از قطعیت حکم صادره پیرامون بطلان معامله‌ی صوری نسبت به سه دانگ همان ملک، و با توجه به زوال مالکیت آقای «ن» نسبت به سه دانگ، حکم صادره از شعبه‌ی سی و چهارم نسبت به سه دانگ تأیید و قطعی گردد. سرانجام شعبه‌ی هفتم دادگاه تجدیدنظر در مقام اعاده‌ی دادرسی به شرح زیر حکم می‌نماید:^۲

«در خصوص اعاده دادرسی آقای «ب» به طرفیت آقای «ن» نسبت به دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۲۸۶ مورخ ۱۳۸۹/۹/۲۹ صادره از شعبه‌ی ۷ دادگاه تجدیدنظر (این دادگاه) و نقض آن به استناد بندهای ۱، ۲ و ۴ ماده‌ی ۴۲۶ قانون آیین دادرسی

۱. دادنامه‌ی شماره‌ی ۴۳۲ به تاریخ ۱۳۸۹/۳/۲۵ صادره از شعبه‌ی بیست و هشتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۲. دادنامه‌ی شماره‌ی ۶۷۶ به تاریخ ۱۳۹۰/۵/۲۴، صادره از شعبه‌ی هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

مدنی به لحاظ دو دادنامه‌ی صادره از شعبه‌ی ۳۳ و ۳۴، با توجه به محتویات پرونده، درخواست مشارالیه مطابقت با هیچ یک از بندهای مذکور در ماده‌ی ۴۲۶ همان قانون ندارد و از نظر این دادگاه تعارضی در دادنامه‌های موصوف وجود ندارد و نیز در ذیل دادنامه‌ی مذکور تصرفات تجدیدنظرخوانده (خواهان اعاده دادرسی) نسبت به سه دانگ مشاع است لذا ضمن رد درخواست مشارالیه مستنداً به ماده‌ی همان قانون قرار رد درخواست مشارالیه صادر و اعلام می‌نماید. این رأی قطعی است.

آن چنان که دیده می‌شود، ترتیب اثر ندادن به اعلام وجود دعوای مرتبط در شعبه‌ی سی و چهارم دادگاه عمومی حقوقی و سپس، عدم توجه دادگاه تجدیدنظر به دادنامه‌ی هر چند غیرقطعی صادره از شعبه‌ی سی و سوم دادگاه عمومی پیرامون ابطال مالکیت خواهان اجرت‌المثل نسبت به سه دانگ از شش دانگ، موجب شده است که متعاقباً رأیی به نفع محکوم‌له در حال اجرا باشد که حکم قطعی صادره از دادگاه بدوی و تجدیدنظر، مالکیت محکوم‌له آن رأی را نسبت به سه دانگ به دلیل صوری بودن ابطال نموده است. به عبارت دیگر، اگر مالکیت محکوم‌له رأی صادره از شعبه‌ی سی و چهارم دادگاه عمومی نسبت به سه دانگ ابطال گردیده، چگونه او می‌تواند همچون شخصی که مالک شش دانگ است، عملیات اجرایی را تعقیب کند؟ به نظر می‌رسد این ایرادی است که به طور خاص در ناکارآمدی مقررات آیین دادرسی کشور پیرامون دعوای مرتبط و به طور کلی، نقص ضمانت‌های پیش‌بینی شده در نظام دادرسی مدنی ایران ریشه دارد؛ امری که شایسته‌ی تأمل است. از این رو تلاش می‌شود در بند آتی با کمک مطالعه‌ی تطبیقی، پیشنهادهایی جهت اصلاح مقررات حاکم ارائه شود.

۲-۲. ناکارآمدی مقررات حاکم بر دعوای مرتبط

سخن گفتن از ناکارآمدی مقررات حاکم بر نحوه‌ی رسیدگی به دعوای مرتبط، بدون توجه به مبنای ضرورت توأم نمودن این دعوای یعنی «اجرای صحیح عدالت» و «جلوگیری از صدور آرای متعارض»، تمام و کامل نخواهد بود. «اجرای صحیح عدالت» یا به تعبیر یکی از نویسندگان «قضای شایسته» در فرضی که «دادخواست‌های متعددی، در محدوده دادرسی‌های جداگانه به یک دادگاه داده شده

که بین آنها چنان رابطه‌ای وجود دارد ... ایجاب می‌نماید که به همه آنها یک جا رسیدگی شده و با رأیی واحد تکلیف همه آنها روشن شود» (شمس، ۱۳۸۸: ۵۴/۱؛ و نیز بنگرید به: مهاجری، ۱۳۸۸: ۳۵۶ به بعد؛ برای آگاهی از جلوه‌ی دیگری از این امر در آیین دادرسی مدنی فراملی، بنگرید به غمامی و محسنی، ۱۳۸۹: ۱۷۴ به بعد). به این مهم در موارد متعددی از کد آیین دادرسی مدنی فرانسه مصوب ۱۹۷۵ از جمله ماده‌ی ۱۰۱ آن پیرامون «ایراد امر مرتبط» تصریح شده است؛ موضوعی که در آینده بدان اشاره خواهیم نمود. نتیجه‌ی مستقیم اجرای صحیح عدالت، احتراز از صدور آرای متعارضی است که «جمع بین دو حکم یعنی اجرای هر دو با هم [را] غیر ممکن» خواهد نمود (متین دفتری، ۱۳۷۸: ۲۱۴/۱). بر این اساس، صدور آرای متعارض «به شدت مورد وحشت قانونگذار بوده و به طرق مختلف، در مقام جلوگیری از آن، یا رفع آن بوده است» (واحدی، ۱۳۷۰: ۱۷). این کابوس را باید به عنوان «اصل جلوگیری از صدور آرای متعارض» که خود یکی از اصول کلی حقوقی است، در نظر گرفت؛ اصلی که بر تمامی فرآیند دادرسی حاکمیت دارد. اصل حاضر یکی از مبانی اجتماعی قاعده‌ی بنیادین «اعتبار امر قضاوت شده» است که در کنار جلوگیری از تجدید دعاوی، آثار مختلفی دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۴۳ به بعد). آن چنان که نوشته‌اند «به نظر کسانی که رأی دادگاه بیان‌کننده اراده قانونگذار است یا رأی خود اصل و قاعده کلی به وجود می‌آورد، حکم نیز مانند قانون معتبر است و باید از صدور احکام متعارض جلوگیری شود» (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۴۵؛ بنگرید به: جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۸۴۶). بر این اساس، بررسی و تحلیل ناکارآمدی مقررات آیین دادرسی در خصوص دعاوی مرتبط، به تعبیری سخن گفتن از اصولی مانند «اصل جلوگیری از صدور آرای متعارض» و اقتضائاتی همچون «اجرای صحیح عدالت» خواهد بود؛ امری که توجه قانونگذار به آن، تشییید مبانی قضا در کشور را در پی خواهد داشت. آثار این نارسایی از لحظه‌ی تقدیم دادخواست تا زمان اجرای رأی در مباحث آتی آمده است.

۱-۲-۲. در زمان تقدیم دادخواست

قانونگذار به صراحت تلاش نموده تکلیف دعاوی متعدد مرتبط با یکدیگر را که طی یک دادخواست مطرح شده‌اند، در ماده‌ی ۶۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی معین نماید. آن چنان که در این ماده مقرر گردیده: «اگر به موجب یک دادخواست دعاوی متعددی اقامه شود که با یکدیگر ارتباط کامل نداشته باشند و دادگاه نتواند ضمن یک دادرسی به آن‌ها رسیدگی کند، دعاوی اقامه شده را از یکدیگر تفکیک و به هر یک در صورت صلاحیت جداگانه رسیدگی می‌کند و در غیر این صورت نسبت به آن چه صلاحیت ندارد با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مراجع صالح ارسال می‌نماید». باید توجه داشت که همواره دعاوی مرتبط همزمان طی یک دادخواست مطرح نمی‌شوند تا موضوع حکم فوق قرار گیرند؛ بسیاری از مردم دعاوی مرتبط خود را متعاقب طرح دعوا و به عبارتی در نتیجه‌ی پیش قدم شدن یکی از متداعیین در آغاز نمودن دعوا، طرح می‌کنند. لذا، چنانچه امکان طرح این دعوا در قالب و چارچوب آیین دادرسی یکی از دعاوی طاری وجود نداشته باشد، طرح دعوی دوم بدون نظارت و تلاش برای ارجاع به شعبه‌ای که دعاوی مرتبط سابق در آن وجود دارد، انجام می‌شود. در صورت ارجاع دعوی مرتبط به شعبه‌ای که پرونده‌ی قبلی در آن رسیدگی می‌شود، اجرای مقررات ماده‌ی ۱۰۳ قانون مذکور ضروری است. به نظر می‌رسد با توجه به گسترش استفاده از رایانه در دادگستری و توسعه‌ی «سامانه‌ی مدیریت پرونده‌های قضایی» بایسته است نرم‌افزاری تهیه گردد که هرچند نتواند موضوعات و دعاوی مرتبط را تشخیص دهد، اما با تطبیق نام اصحاب دعاوی موجود بر دعاوی مرتبط جدید، موجب ارجاع دعوی دوم به شعبه‌ای گردد که پیشتر بدان مراجعه شده است. در این صورت، می‌توان به این قرینه توجه نمود که هرگاه اصحاب دعوا پس از طرح یک ادعا، دعوایی دیگر به طرفیت خود طرح نمایند که وفق مقررات آیین دادرسی دعاوی طاری، قابل رسیدگی در شعبه‌ی سابق مرجع‌الیه نباشد، این دعاوی دست‌کم از جهت اصحاب دعاوی مرتبط هستند. اگر چه این امر ممکن است توزیع نامتوازن پرونده‌ها به شعب را موجب گردد، اما در نهایت با پیش‌بینی مقررات صریح به دادرسان این اجازه را می‌دهد که دعاوی غیرمرتبط را از یکدیگر تفکیک کرده و حتی تقاضای ارجاع مجدد

آن به شعبه‌ی دیگری را بنمایند (در خصوص تفکیک دعای، بنگرید به: شمس، ۱۳۸۷: ۵۶، ش ۸۲). با وجود این، غیرقابل اعتراض بودن تصمیم دادگاه پیرامون توأم یا تفکیک نمودن و مبهم بودن اعتبار قرار امتناع از رسیدگی که دادگاه در پی تشخیص دعای مرتبط صادر می‌نماید، بروز مشکلاتی در نظام قضایی ایران را موجب شده است؛ امری که در بند آتی بررسی می‌شود.

۲-۲-۲. تا پایان جلسه‌ی اول رسیدگی

اگر دعای مرتبط در همان دادگاه مورد ارجاع نخستین در حال رسیدگی نبوده و در شعبه‌ی دیگری از این دادگاه، یعنی دادگاه هم‌عرض بدان رسیدگی شود، رئیس شعبه‌ی اول یا به عبارت دیگر رئیس حوزه‌ی قضایی این دادگاه، شعبه‌ای را که باید به تمامی این دعای رسیدگی کند، مشخص می‌نماید؛ اما اگر دعای مرتبط در دادگاه حوزه‌ی قضایی دیگری مطرح باشد،^۱ به نظر می‌رسد موضوع مشمول حکم یکی از ایرادات آیین دادرسی خواهد بود که در فرازی از بند ۲ ماده‌ی ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی پیش‌بینی شده است. ایراد اخیر با توجه به ماده‌ی ۸۹ این قانون به دادرسی اجازه می‌دهد از رسیدگی به دعوا خودداری نموده و ضمن صدور قرار امتناع از رسیدگی، پرونده را به دادگاه دیگر ارسال کند.^۲ با این حال، این ماده در خصوص این که اساساً ایراد امر مرتبط باید در کدام دادگاه مطرح گردد، دادگاه نخست یا دوم، حکمی ندارد. در خصوص دعای مرتبط مطروحه در دو دادگاه، منطقاً باید از طرح ایراد در دادگاهی دفاع نمود که هر یک از اصحاب دعوا مؤخرأ با طرح دعوی مرتبط به آن مراجعه کرده‌اند؛ زیرا، به موجب ماده‌ی

۱. مانند آن که یک دعوا در دادگاه عمومی حقوقی تهران و دیگری در دادگاه عمومی حقوقی کرج مطرح باشد.
 ۲. برای آگاهی از نظری که ظاهراً در هر صورت موضوع را نقص در ارجاع دانسته و بر خلاف صراحت حکم مقنن، اساساً صدور قرار امتناع از رسیدگی را منتفی می‌داند (بنگرید به: باقری، ۱۳۸۹: ۱۰۵-۱۰۳)؛ هم‌چنین برای ملاحظه‌ی دیدگاهی که در فرض طرح این دعوی در دادگاه‌های چند حوزه‌ی قضایی، موضوع را مشمول حکم مقنن در ماده‌ی ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، یعنی حل اختلاف در دیوان عالی کشور، تلقی می‌نماید (بنگرید به: مقصودپور، ۱۳۸۹: ۱۷۲). دیدگاه اخیر از این حیث که مسأله‌ی ایراد امر مرتبط را به مقوله‌ی صلاحیت دادگاه‌ها مربوط می‌داند، شایسته‌ی تأیید است؛ اما از این جهت که برخلاف مواد ۲۶ تا ۳۰ این قانون، بین صنف، نوع و درجه و مقر استانی دادگاه‌هایی که دعوی مرتبط در آن‌ها مطرح است، تفکیک ننموده و به اختصار موضوع را مشمول ماده‌ی مرقوم و حل اختلاف در دیوان عالی کشور دانسته است و هم‌چنین از حیث عدول از حکم صریح مقنن دائر بر لزوم خودداری دادگاه از رسیدگی، که ظهور در صدور قرار امتناع از رسیدگی دارد، قابل ایراد است.

۲۶ قانون مذکور، مناط صلاحیت، لحظه‌ی تقدیم دادخواست است؛ لذا تردید در شایستگی و تداوم رسیدگی در نخستین دادگاهی که به درستی وارد رسیدگی شده، بلاوجه است. یکی از نویسندگان این امر را در «ایراد سبق طرح دعوا»، به عنوان یکی از مسلمات دانسته است (متین دفتری، ۱۳۷۸: ۲/۲۱۴). به رغم تفاوت موضوع دو ایراد امر مرتبط و ایراد سبق طرح دعوا که در اولی هدف رسیدگی توأمان به دو دعوا است و در دومی، مقصود جلوگیری از تکرار دعاوی و محدود نمودن انجام خدمت عمومی دادگستری نسبت به یک دعوا می‌باشد؛ ممکن است بتوان از مبنای ماده‌ی ۶ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹^۱ و منطوق شق نخست ماده‌ی ۷ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۵۳^۲، صرف نظر از قابل اجرا بودن یا نبودن قانون اخیر در حال حاضر، آن چنان که برخی از نویسندگان نیز بدان استناد کرده‌اند (بهشتی و مردانی، ۱۳۸۵: ۲/۲۵۱)، در جهت تأیید این دیدگاه بهره برد (هم‌چنین برای دیدن نظری که با اتکا به رویه‌ی محاکم از این دیدگاه دفاع می‌کند، بنگرید به: کریمی، ۱۳۷۷: ۹۰-۸۹؛ باقری، ۱۳۸۹: ۹۰). ماده‌ی ۱۰۱ کد آیین دادرسی مدنی ۱۹۷۵ فرانسه ترجیحی میان دو دادگاه هم‌درجه قائل نگردیده و چنین پیش‌بینی نموده است که: «اگر میان پرونده‌های مطروحه نزد دو مرجع قضایی جدا، نوعی پیوند وجود داشته باشد که اجرای صحیح عدالت رسیدگی توأمان آن‌ها را ایجاب کند، می‌توان از هر یک از دو مرجع قضایی امتناع از رسیدگی را تقاضا کرد و در صورت کسب اطلاع از وجود پرونده، ارسال آن را به مرجع قضایی دیگر درخواست نمود» (برای دیدن ترجمه‌ای از این کد بنگرید به: محسنی، ۱۳۹۱: ۳۰۴-۷۹). این رویکرد که ترجیح دو دادگاه هم‌درجه را نفی می‌کند با این راهکار قابل توجیه خواهد بود که از نظر قانونگذار فرانسوی تصمیم دادگاه مبنی بر ارسال پرونده به دادگاه دیگر همچون تصمیم صادره در پی ایراد عدم صلاحیت، قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر است (ماده‌ی ۱۰۴ آن کد)^۳ و در فرضی

۱. «در صورتی که دو یا چند دادگاه برای رسیدگی به موضوعی صالح باشند دادگاهی که بدو به آن رجوع شده است رسیدگی می‌نماید».

۲. «هرگاه زن و شوهر دعاوی ناشی از اختلاف خانوادگی را علیه یکدیگر طرح نمایند دادگاهی که دادخواست مقدم به آن داده شده صلاحیت رسیدگی خواهد داشت و هرگاه دو یا چند دادخواست در یک روز به دادگاه تسلیم شده باشد دادگاه حوزه محل اقامت زن صالح به رسیدگی خواهد بود».

۳. «اعتراض به تصمیم‌های صادره در خصوص امر مرتبط از دادگاه نخستین همانند ایراد عدم صلاحیت، مطرح شده و رسیدگی می‌شوند. در صورت طرح اعتراض متعدد، این تصمیم اولین دادگاه پژوهشی مورد مراجعه است که در صورت وارد دانستن اعتراض، بنا بر اوضاع و احوال پرونده را برای مراجع قضایی که مناسب‌تر هستند،

که هر دو مرجع قضایی از رسیدگی امتناع کنند، آخرین تصمیم از لحاظ تاریخ، صادر نشده تلقی می‌شود (ماده‌ی ۱۰۶ همان کد). اگر یکی از متداعیین به تصمیم معتبر وفق ماده‌ی ۱۰۴ یاد شده اعتراض کند، دادگاه پژوهش می‌تواند دادگاه مناسب برای رسیدگی را تشخیص دهد. بر این اساس است که ماده‌ی ۱۰۵ این کد نسبت به اعتبار تصمیمات صادره پیرامون ایراد امر مرتبط چنین مقرر داشته است «تصمیم صادره در خصوص ایراد خواه توسط دادگاهی که بدان مراجعه شده صادر شده باشد و خواه پس از اعتراض صادر شود، بر مرجع قضایی مورد ارجاع و هم‌چنین مرجع قضایی که از رسیدگی امتناع نموده، تحمیل می‌شود». هم‌چنین، می‌توان استدلال نمود که در نظام قضایی ایران قرار امتناع از رسیدگی صادره توسط یکی از دادگاه‌های حقوقی، با توجه به این که در زمره‌ی قرارهای قابل تجدیدنظر موضوع ماده‌ی ۳۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نمی‌باشد، بر مرجع قضایی مورد ارجاع تحمیل می‌شود؛^۱ از سوی دیگر، عبارت «دادگاه هم‌عرض» مذکور در بند ۲ ماده‌ی ۸۴ این قانون از امکان طرح این ایراد صرفاً در دو دادگاه هم‌صنف و هم‌نوع و هم‌درجه سخن می‌گوید. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در نظام قضایی ایران نیز چنان‌چه یکی از دو دعوی مرتبط در دادگاه بالاتر مطرح باشد، به مانند حکم مقرر در ماده‌ی ۱۰۲ آیین دادرسی مدنی فرانسسه که ایراد را در این فرض صرفاً در دادگاه پایین‌تر قابل طرح می‌داند،^۲ ایراد حاضر فقط در مراجع قضایی پایین‌تر قابل

ارسال می‌کند».

۱. یکی از نویسندگان نتیجه‌ی مزبور را با استناد به ماده‌ی ۸۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی پذیرفته است (شمس، ۱۳۸۸: ۴۲۹/۱)؛ پذیرش نظری غیر از این، جز در مورد عدم امکان تحمیل آن به دادگاه عالی، موجب می‌شود برای دادگاه مرجوع‌الیه حق اختلاف کردن با دادگاه ارجاع‌کننده لحاظ شود؛ چنین نتیجه‌ای با توجه به نقص قوانین قابل پذیرش به نظر نمی‌رسد. چنان‌چه قانونگذار ایران به مانند قانونگذار فرانسوی در ماده‌ی ۱۰۴ کد آیین دادرسی مدنی، تصمیم در خصوص ایراد امر مرتبط و اعتراض به آن را تابع قواعد صلاحیت می‌داند، در واقع تبعیت از فرایند حل اختلاف در صلاحیت با استقلال قضایی دادگاه‌های مستقر در چند حوزه قضایی موافق‌تر بود؛ اما از آن‌جا که چنین مقرره‌ای در قوانین دادرسی مدنی ایران دیده نمی‌شود، نظم قضایی، تأیید نظر این نویسنده را موجه‌تر می‌نماید. با این وجود باید توجه داشت که مقنن ایران پیش از این در یک فرض به مقوله‌ی امکان اختلاف کردن با مرجع قضایی ارجاع‌کننده و حل این اختلاف با استفاده از مقررات حاکم بر صلاحیت توجه داشته است و آن در ماده‌ی ۵۴ ناظر بر ماده‌ی ۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری می‌باشد که ناظر بر فرض ارتکاب چند جرم در جاهای مختلف و صلاحیت دادگاه محل وقوع جرم مهم‌تر است، حتی اگر این جرائم با هم مرتبط نباشند.
۲. «هنگامی که مراجع قضایی صالح از یک درجه نیستند، ایراد سبق طرح دعوا و امر مرتبط قابل طرح نیست، مگر در مرجع قضایی پایین‌تر».

طرح است. در این صورت، دادگاه بدوی باید پرونده را به دادگاه تجدیدنظر ارسال نماید اما، از آن جا که این اقدام مخالف لزوم رسیدگی به ماهیت ادعا در دو مرحله می‌باشد (ماده ۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی)، نویسندگان آیین دادرسی مدنی از پذیرش این راه‌حل ابا داشته و با استفاده از وحدت ملاک، استفاده از صدر ماده ۱۹ قانون یاد شده را توجیه می‌نمایند (شمس، ۱۳۸۸؛ ۴۳۰/۱؛ مهاجری، ۱۳۸۸؛ ۳۵۷/۱؛ و نیز برای آگاهی از پذیرش این دیدگاه، بنگرید به: مقصودپور، ۱۳۸۹؛ ۱۷۱؛ باقری، ۱۳۸۹؛ ۱۰۰). به نظر می‌رسد این راهکار بیش از آن که قابل تطبیق بر موضوع دعاوی مرتبط باشد، بیشتر موافق مقتضای منوط بودن یک رسیدگی، به اثبات ادعایی دیگر است؛ زیرا، نه تنها ادامه‌ی ماده مبنی بر لزوم طرح دعوا ظرف یک ماه در دادگاه صالح و تسلیم رسیدن آن به دفتر دادگاه صادرکننده‌ی قرار اناطه، در این فرض قابل تحقق نیست و دعوای مربوط قبلاً طرح گردیده، بلکه ضمن نقض استقلال قضایی دادگاه^۱ با تسلیم نمودن آن به نظر آتی دادگاه دیگر، موجب می‌گردد تا دادگاه نتواند در این فرض راهکار صدور قرار امتناع از رسیدگی را وفق ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی اجرا نماید. بنابراین، به نظر می‌رسد دادگاه پایین‌تر هم‌چنان می‌تواند ضمن صدور قرار امتناع از رسیدگی، پرونده را به دادگاه بالاتر ارسال کند. هرچند مشکل نظر اخیر، علاوه بر نقض اصل رسیدگی ماهیتی در دو درجه،^۲ چگونگی تحمیل نظر دادگاه تالی بر دادگاه عالی می‌باشد؛ به نظر می‌رسد با توجه به سکوت قوانین در این

۱. توجه به این استقلال قضایی برخی از نویسندگان را بر آن داشته تا در خصوص تحمیل یا عدم تحمیل قرار امتناع از رسیدگی بر دادگاه دیگر چنین بنویسند: «آنچه مسلم است این که بر اساس استقلال دادگاه‌ها، دادگاهی که پرونده دعوی مرتبط به تاریخ مقدم در آن مطرح است مکلف به متابعت از نظر دادگاه نبوده و لذا چنان چه دادگاه مذکور وجود ارتباط کامل بین دو دعوی را نپذیرد در واقع سببی را که قانون آیین دادرسی مدنی به استناد آن وی را صالح برای رسیدگی به دعوی مرتبط دانسته است منتفی بدانند، می‌تواند در پرونده مذکور قرار عدم صلاحیت صادر و آن را به دادگاه مربوط اعاده نماید. به نظر می‌رسد دادگاه دعوی مؤخر در چنین حالتی می‌تواند ضمن عدول از قرار امتناع از رسیدگی صادره، رسیدگی به دعوی مذکور را ادامه داده و یا اگر هم‌چنان معتقد به وجود ارتباط کامل بین دو دعوی باشد خواهد توانست در پرونده مربوطه قرار توقیف رسیدگی صادر تا نتیجه رسیدگی به دعوی مرتبط مقدم معلوم شده سپس با توجه به رأی صادره در آن پرونده، رسیدگی به دعوی خود را ادامه داده و تصمیمی هماهنگ با رأی مذکور اتخاذ نماید» (کریمی، ۱۳۷۷؛ ۹۳-۹۲).

۲. با وجود این قانونگذار در خصوص دعاوی طاری ورود و جلب ثالث، کشف حقیقت را بر نقض این اصل ترجیح داده است؛ بنگرید به: مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی که از امکان طرح این دعاوی در دادگاه تجدیدنظر سخن گفته است.

زمینه و لزوم دخالت قانونگذار در این باره، این نظر که دادگاه تجدیدنظر به عنوان دادگاه بالاتر مقید به نظر دادگاه نخستین نمی‌باشد و باید بتواند ضمن نقض قرار امتناع از رسیدگی، پرونده را به دادگاه اعاده نماید، دیدگاهی است که با عمومیت صلاحیت و اولویت شأن این دادگاه عالی همخوانی خواهد داشت. در مجموع، به نظر می‌رسد با توجه به نقص قوانین مربوط و قابل قیاس نبودن موضوع دعاوی مرتبط با دعاوی طاری و سرانجام قابل تجدیدنظر نبودن قرار امتناع از رسیدگی به نحو مستقل در نظام قضایی ایران، رفع این دشواری مستلزم دخالت قانونگذار است. بنابراین، قوانین و مقررات دادرسی کشور در اموری مانند محل طرح ایراد، زمان طرح ایراد، نحوه‌ی اعتراض به تصمیم دادگاه، اعتبار تصمیم نسبت به مرجع قضایی مورد ارجاع، چگونگی اجرای اصل جلوگیری از صدور آرای متعارض بین دعاوی مرتبط مطرح در دادگاه نخستین و تجدیدنظر و تأثیر امتناع این دادگاه‌ها از رسیدگی ساکت است؛ لذا، نمی‌توان راهکار مناسب قانونی در این خصوص ارائه نمود.

۲-۲-۳. تا هنگام صدور رأی در ماهیت ادعا

اگر به امر مرتبط در جریان برگزاری جلسه‌ی نخست دادرسی ایراد نشود، مطابق ماده‌ی ۹۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی «دادگاه مکلف نیست جدا از ماهیت دعوا نسبت به آن رأی دهد»؛ مگر این که «سبب ایراد متعاقباً حادث شود» (ماده‌ی ۸۷ همان قانون). صرف نظر از این که مطابق نظر دکترین به شرح فوق در نظام حقوقی ایران، چنین ایرادی باید در دادگاه دوم مطرح شود و یا به مانند حقوق فرانسه، ترجیحی در این خصوص وجود نداشته باشد، در این صورت یا باید برای ذی‌نفع امکان استفاده از ایراد را به محض حدوث ایراد، در جلسه‌ی نخست دادرسی دادگاه یا نخستین جلسه‌ی دادرسی دادگاه دوم فراهم دانست و یا اقتضای «اجرای صحیح عدالت» و اصل «جلوگیری از صدور آرای متعارض» را کنار نهاد و به مانند دعاوی مورد بررسی در این نوشتار، منتظر صدور آرای متعارض ماند. برخی از نویسندگان با توجه به ماده‌ی ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی سابق، ایراد مذکور در بند ۳ این ماده را مبنی بر این که ذی‌نفع هر زمان که بخواهد، بتواند طرح ایراد کند را «محل نظر و خالی از اشکال» ندانسته‌اند (متین

دفتری، ۱۳۷۸: ۲/۲۱۳)؛ در مقابل، برخی دیگر در خصوص قانون آیین دادرسی مدنی کنونی این ایراد را «مخیره» و در نتیجه، قابل اظهار نظر ضمن اتخاذ تصمیم نسبت به ماهیت دعوا دانسته‌اند (شمس، ۱۳۸۸: ۱/۴۵۵، ۸۳۶). این دیدگاه با مبنای ایراد امر مرتبط یعنی اجرای صحیح عدالت و احتراز از صدور احکام متعارض تطابق ندارد؛ به نظر می‌رسد هم‌چنان که در پرونده‌های مذکور آمد، چنین نظری به استحکام مبانی قضا منجر نخواهد شد؛ بر این اساس، بایسته است این ایراد را در زمره‌ی ایرادات وابسته به نظم قضایی دانست و اصحاب دعاوی را مکلف نمود که به محض حدوث سبب، بدون درنگ دادگاه را آگاه نمایند (ماده‌ی ۱۰۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی)؛ لذا باید صرف‌نظر از این که چه زمانی در جریان دادرسی تا هنگام صدور رأی در ماهیت، مطرح شده است، باید دادگاه را مکلف به اظهار نظر نسبت به آن جدای از ماهیت دعوا دانست. با این حال، ممکن است یکی از متداعیین به ویژه با وجود حدوث سبب ایراد به منظور ایجاد تأخیر و اطاله‌ی در دادرسی از طرح آن خودداری نماید، تا بتواند در آخرین جلسه‌ی رسیدگی به آن استناد کند. چنین فردی هنگامی که با احتمال شکست در یکی از دعاوی مواجه می‌شود، به دعوی مرتبط برای اطاله و تأخیر در صدور رأی استناد می‌نماید؛ امری که با غیرمقید به زمان بودن امکان طرح ایراد منافات خواهد داشت. ماده‌ی ۱۰۳ کد آیین دادرسی مدنی فرانسه به درستی به هر دو جنبه‌ی موضوع توجه کرده و مشکل زمان طرح ایراد و هم‌چنین دغدغه‌ی ایجاد اطاله را برطرف کرده است؛ به موجب این ماده «ایراد امر مرتبط را در هر زمان می‌توان طرح نمود؛ مگر آن که هدف از طرح با تأخیر آن ایجاد اطاله‌ی دادرسی باشد که در این صورت پذیرفته نمی‌شود». با وجود این، حتی اگر دادگاه به مانند دعاوی مرتبط موضوع این نوشتار به امر مرتبط توجه نکند، راه‌حل فراروی ذینفع موضوعی است که در آینده بررسی می‌شود.

۴-۲-۲. در زمان استفاده از طرق شکایت

طرق شکایت به دو دسته‌ی عادی (واخواهی و تجدیدنظرخواهی) و فوق‌العاده (فرجام‌خواهی، اعاده‌ی دادرسی و اعتراض شخص ثالث) تقسیم می‌شوند. به نظر می‌رسد، از میان این طرق از آن جا که واخواهی بنا بر یک دیدگاه ادامه‌ی رسیدگی

به پرونده در دادگاه صادرکننده حکم غیابی است (صدرزاده افشار، ۱۳۸۵: ۲۶۳ به بعد)، و خواه می‌تواند ضمن واخواهی به وجود دعاوی مرتبط استناد نماید؛ همچنین هر یک از متداعیین نیز در جریان رسیدگی به واخواهی قادرند به وجود دعاوی مرتبط به محض حدوث سبب آن ایراد نمایند؛ در این صورت، رسیدگی واخواهی تابع همان مباحث قبلی در خصوص رسیدگی در دادگاه بدوی است. اما اگر به دعاوی مرتبط در ضمن تجدیدنظرخواهی یا در جریان رسیدگی ایراد شود، باید میان فروض مختلف رسیدگی به دعاوی مرتبط در دادگاه تجدیدنظر و دادگاه بدوی، تفکیک نمود. در فرض نخست موضوع مشمول عبارت «دو دادگاه هم‌عرض» مذکور در بند ۲ ماده‌ی ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی می‌باشد؛ لذا، همان مباحثی که از جهت نحوه‌ی مدیریت این ایراد در دادگاه نخستین مطرح شد، در این جا نیز قابل اعمال می‌باشد؛ اما در حالت دوم، باید میان دو فرض در جریان رسیدگی بودن دعاوی مرتبط در دادگاه نخستین و صدور رأی تمایز قائل شد. در مورد نخست، مقررات موجود حکمی ندارند؛ به نظر می‌رسد پیش‌بینی توانایی دادگاه تجدیدنظر در مطالبه‌ی پرونده از دادگاه بدوی در قوانین امری ضروری است. اما در خصوص حالت دوم به نظر می‌رسد باید میان رأی قطعی و رأی قابل تجدیدنظر تفکیک نمود؛ اگر رأی قطعی صادر شده باشد یا قطعی شود، دادگاه تجدیدنظر باید به رأی صادره در دعاوی مرتبط توجه کند و در فرض قطعی نبودن رأی، به مانند دعاوی مورد مطالعه در این نوشتار که آقای «ب» با استناد به رأی صادره از شعبه‌ی سی و سوم دادگاه عمومی دائر بر ابطال سه دانگ از مالکیت آقای «ن»، اقدام به تجدیدنظرخواهی نموده بود، رأی غیرقطعی در دادگاه تجدیدنظر به منزله‌ی دلیل غیرقطعی تلقی شود؛ لذا، این دادگاه باید منتظر قطعیت یا تجدیدنظرخواهی از آن و سپس اعمال مقررات بند ۲ ماده‌ی ۸۴ قانون مذکور توسط شعبه‌ی مورد مراجعه بماند و یا آن که مقررات به نحوی تغییر یابد که تجدیدنظرخواهی دوم نیز به همان شعبه‌ی تجدیدنظر قبلی ارجاع شود.

پرسش این است که آیا می‌توان به واسطه‌ی صدور دو رأی متعارض از دو دادگاه، تقاضای فرجام‌خواهی از دیوان عالی کشور نمود؟ مقصود از فرجام‌خواهی در این فرض، مطالبه‌ی پرونده‌ی مرتبط و رسیدگی توسط دیوان عالی کشور بر اساس

محتویات آن نیست؛ بلکه هدف بررسی این امر است که آیا عدم توجه دادگاه به دعاوی مرتبط که منتهی به صدور آرای متعارض شده است، می‌تواند به معنای نقض مقررات دادرسی باشد؟ به نظر می‌رسد هرچند عدم توجه به وجود دعاوی مرتبط و صدور آرای متعارض، به معنای عدم رعایت اصول دادرسی و قواعد آمره و آن قسم از حقوق اصحاب دعوا است که رأی را بی‌اعتبار می‌سازد، (بند ۳ ماده‌ی ۳۷۱ همان قانون)، اما صرف نظر از بند ۴ ماده‌ی ۳۷۱ قانون مذکور که از صدور آرای مغایر بدون سبب قانونی میان همان اصحاب دعوا و در یک موضوع سخن می‌گوید؛ این امر بر صدور دو رأی مغایر از دو دادگاه یا دو شعبه‌ی یک دادگاه در دعاوی مرتبط، قابل انطباق نیست. باید توجه داشت که در نظام قضایی ایران، قابلیت فرجام منحصر به دعاوی محدودی است، دعاوی مالی که خواسته‌ی آن بیش از بیست میلیون ریال است، صرفاً هنگامی قابل فرجام است که آرای صادره از دادگاه نخستین به علت عدم درخواست تجدیدنظر قطعی شده باشند (مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ همان قانون)؛ بر این اساس، چنانچه دادگاهی به وجود دعاوی مرتبط توجه ننموده باشد یا در اجرای مقررات مربوط در این دعاوی کوتاهی کرده باشد و دعاوی مرتبط هم‌چنان در دادگاه بدوی یا تجدیدنظر در جریان رسیدگی باشد، دیوان عالی کشور قادر است به استناد بند ۳ ماده‌ی ۳۷۱ این قانون، غایت فرجام‌خواهی را تشخیص داده و آن را اعمال نماید. با وجود این، چنین راهکاری ضمن آن که به دعاوی معین و احصاشده‌ی قانونی محدود است، صرفاً به آرای مغایر در «موضوع یک دعوا» مربوط می‌باشد (بنگرید به: ماده‌ی ۳۷۶ قانون یاد شده) و نه آرای مغایر در «موضوع دو دعوا» به شرحی که در دعاوی مذکور در این نوشتار آمد؛ از این رو، این راهکار در این دعاوی قابل اعمال نمی‌باشد. لذا، نقص قوانین در این زمینه، نقضی ساختاری است و در این واقعیت ریشه دارد که قانونگذار بی‌جهت صلاحیت دیوان عالی کشور را برخلاف اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و غایت اجرای صحیح قوانین در محاکم، به دعاوی معدودی، محدود نموده است. هم‌چنین، امکان استناد به بند ۴ ماده‌ی ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مذکور در باب اعاده‌ی دادرسی در آرا و دعاوی مطرح در این نوشتار وجود ندارد؛ آن‌گونه که شعبه‌ی هفتم دادگاه تجدیدنظر در رأی خود به درستی اشاره نموده است، مورد قابل تطبیق بر دعاوی قابل اعاده‌ی دادرسی نمی‌باشد؛ زیرا، هرچند

در این پرونده‌ها اصحاب دعاوی یکی هستند، اما حکم در خصوص همان دعوا نیست. بلکه دو حکم متعارض پیرامون دو دعاوی مرتبط ابطال مالکیت نسبت به سه دانگ و مطالبه‌ی اجرت‌المثل نسبت به شش دانگ است. به عبارت دیگر، قانونگذار به دو حکم متعارض که ناشی از عدم ایراد به سبق طرح دعوا یا عدم توجه به این ایراد است، در این بند توجه نموده و از ایراد امر مرتبط که قرابت بسیاری با ایراد پیشین داشته و در همان مبانی ریشه دارد، غفلت کرده است؛ این نقص دیگری است که در قوانین و مقررات حاکم بر دعاوی مرتبط دیده می‌شود. بی‌تردید، صدور احکام متعارض در دعاوی مرتبط می‌تواند مستند به ماده‌ی ۱۸ «قانون اصلاح ماده‌ی ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب» مصوب ۱۳۸۵، موضوع اعاده‌ی دادرسی باشد؛ وفق تبصره‌ی ۵ این ماده، در صورت مخالفت بین رأی با شرع، در صورتی که رأی مذکور پیش از لازم‌الاجرا شدن این قانون قطعیت یافته باشد، حداکثر ظرف سه ماه و چنانچه پس از لازم‌الاجرا شدن این قانون قطعیت یابد، حداکثر ظرف یک ماه از تاریخ قطعیت، قابل رسیدگی خواهد بود. لذا، صرف نظر از جایگاه این بحث در فقه، و این‌که آیا صدور رأی مغایر در دو دعاوی مرتبط مخالف مسلمات آیین دادرسی در فقه است یا آن‌که چنین نمی‌باشد، به نظر می‌رسد باید نظر آن عده از نویسندگانی را تأیید نمود که مفهوم عام مخالفت بین با شرع یعنی مخالفت رأی با قانون به طور کلی را موضوع ماده‌ی ۱۸ فوق دانسته‌اند (نهرینی، ۱۳۹۰: ۶۳-۵۶)؛ هرچند بر این رویه‌ی ناسازگار با قواعد دادرسی ایرادهای بسیاری مترتب است. در آرای حاضر نیز با توجه به سپری شدن مدت استفاده از این امکان و نیز متوقف بودن اجرای این روش برای مدتی طولانی، ذی‌نفع نتوانسته بود از این راهکار بهره‌مند شود. سرانجام، صرف نظر از این‌که ممکن است ذی‌نفع به عنوان شخص ثالث، به رأی اعتراض کند، آن‌چه شایسته‌ی بررسی است آن است که آیا او می‌تواند به استناد وجود دعوایی مرتبط از این طریقه‌ی شکایت استفاده کند؟ پاسخ به این پرسش، دشوار است؛ چرا که تشخیص میزان تأثیر این دعاوی مرتبط بر رأی مورد اعتراض، امری موضوعی است؛ لذا نمی‌توان به طور کلی در خصوص آن اظهار نظر نمود؛ با این وجود، نمی‌توان به صرف وجود پرونده‌ای مرتبط، از دادگاه مورد مراجعه در اعتراض شخص ثالث خواست تا رسیدگی به اعتراض را به دادگاه محل رسیدگی به دعاوی مرتبط ارسال کند؛ چرا

که اعتراض شخص ثالث، طریقه‌ی عدولی است و صلاحیت دادگاه صالح به رسیدگی به دعوای اعتراض شخص ثالث در حدود میزان «خللی» است که رأی معترض‌عنه به حقوق ثالث وارد نموده است (ماده‌ی ۴۱۷ همان قانون).

۳. راهکار پیشنهادی در وضعیت موجود

با توجه به آن‌چه در این نوشتار آمد، می‌توان گفت در وضعیت موجود قوانین و مقررات آیین دادرسی، استفاده از هیچ یک از طرق شکایت فوق برای جبران تعارض آرای صادر شده در دعوای مورد مطالعه، راهکاری مناسب نمی‌باشد. این امر موجب گردیده که در حال حاضر از یک سو، رأیی با محکومیت به پرداخت اجرت‌المثل شش دانگ یک ملک در حال اجرا باشد و از سوی دیگر، رأیی با محکومیت محکوم‌له نسبت به ابطال مبنای مالکیت او نسبت به سه دانگ به طور قطعی صادر شده باشد. این وضعیت که مصداق بارز تعبیر یکی از نویسندگان از معنای آرای مغایر است، یعنی موردی که «جمع بین دو حکم یعنی اجرای هر دو با هم غیرممکن» است (متین دفتری، ۱۳۷۸: ۲/۲۱۴)، سبب شده به دنبال راه‌حلی در عرصه‌ی قانون اجرای احکام مدنی باشیم؛ اما، نه از این جهت که تعارض دو رأی مانع اجرا است، بلکه از این منظر که شعبه‌ی هفتم دادگاه تجدیدنظر در مقام تجدیدنظرخواهی و هم‌چنین در پی اعاده‌ی دادرسی، به نحوی انشای رأی نموده است که ایجاد اختلاف و ابهام در فرایند اجرا را موجب شده است؛ این دادگاه در دادنامه‌ی تجدیدنظر چنین حکم کرده است که: «... حسب دادنامه‌ی شماره‌ی ۲۱۸ مورخ ۱۳۸۷/۲/۲۸ تصرفات تجدیدنظرخواه نسبت به سه دانگ مشاع ملک مورد تنازع متعلق به تجدیدنظر خوانده محرز گردیده، بنابراین تجدیدنظرخواهی را غیرموجه تشخیص و با رد اعتراض، دادنامه‌ی تجدیدنظرخواسته را طبق ماده‌ی ۳۵۸ قانون مرقوم تأیید می‌نماید». بر این اساس، در این بخش از رأی، نوعی تناقض دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که خواننده را با این پرسش مواجه می‌کند که اگر تصرفات تجدیدنظرخواه نسبت به سه دانگ مشاع محرز است، چرا رأی دادگاه نخستین تنها نسبت به همین سه دانگ تأیید نشده است؟ همین نتیجه از بخشی از دادنامه‌ی این دادگاه در مقام اعاده‌ی دادرسی نیز استنباط می‌شود: «در ذیل دادنامه‌ی مذکور تصرفات تجدیدنظر خوانده (خواهان اعاده‌ی دادرسی) نسبت به سه

دانگ مشاع است؛ لذا، ضمن رد درخواست مشارالیه مستنداً به ماده‌ی همان قانون قرار رد درخواست مشارالیه صادر و اعلام می‌نماید». بنابراین، به رغم صدور اجراییه از شعبه‌ی سی و چهارم نسبت به اجرت‌المثل شش دانگ ملک، در رأی مورد اجرا اختلاف و ابهام است؛ لذا، ذی‌نفع باید به استناد ماده‌ی ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی که مقرر می‌دارد: «اختلافات راجع به مفاد حکم هم‌چنین اختلافات مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم‌به حادث شود، در دادگاهی که حکم را صادر کرده رسیدگی می‌شود»، تقاضای رفع اختلاف در مفاد حکم یا رفع اجمال یا ابهام از حکم و محکوم‌به را بنماید.^۱

۱. تبیین این راهکار برای مقام قضایی و القای وجود ابهام در احکام قطعی موضوع این پرونده برای تصمیم‌گیرندگان امر ساده‌ای نبود؛ در نهایت، قضات شعب سی و چهارم دادگاه عمومی حقوقی تهران و شعبه‌ی هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران هنگامی که به روشنی اجرای نادرست عدالت را ملاحظه نمودند، با شهادت از این راهکار استقبال کردند.

برآمد

لزوم رسیدگی توأمان به دعاوی مرتبط، در اجرای صحیح عدالت و اصل احتراز از صدور آرای متعارض ریشه دارد؛ اما مقررات آیین دادرسی کشور در خصوص نحوه‌ی اداره‌ی دعاوی مرتبط و تجمیع آن‌ها در یک رسیدگی در مراجع نخستین و تجدیدنظر، فاقد راهکاری کارآمد است. این ناکارآمدی به ویژه در مقاطع متعددی از دادرسی قابل بررسی است:

الف) در آغاز نمودن دادرسی، به رغم راه‌حل‌های مقرر در ماده‌ی ۶۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، سامانه‌ی مناسبی برای آگاهی دادگاه مرجوع‌الیه از وجود دعاوی مرتبط وجود ندارد؛ از این رو، توصیه می‌شود با کمک فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات که امروزه در مدیریت پرونده‌های قضایی کشور استفاده می‌شود، از روش‌هایی برای شناسایی دعاوی مرتبط استفاده گردد؛

ب) در جریان رسیدگی، امر مرتبط باید به اطلاع دادرس برسد تا در صورت شمول حکم مقرر در ماده‌ی ۱۰۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، یعنی وجود دو دعوی مرتبط در یک حوزه‌ی قضایی، تصمیم مقتضی اتخاذ شود؛ اما در فرض عدم شمول حکم این ماده، پرسش‌ها و ابهامات بسیاری مطرح است؛ در این نوشتار تلاش شد پاسخی برای هر یک از آن‌ها ارائه شود؛ در خصوص دو دادگاه هم‌عرض در دو حوزه‌ی قضایی، به دلیل نبود مقررات حل اختلاف میان این دادگاه‌ها به مانند حقوق فرانسه، نمی‌توان از این نظر دفاع نمود که نباید میان دو دادگاه ترجیحی ایجاد کرد، بلکه با لحاظ صلاحیت دادگاه اول، با دفاع از لزوم طرح ایراد در دادگاه دوم، باید به استناد بند ۲ ماده‌ی ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، به دادگاه اخیر اجازه‌ی صدور قرار امتناع از رسیدگی را داد؛ قراری که ناگزیر در نظام قضایی ایران باید به دادگاه هم‌عرض دیگر تحمیل شود. اگر یکی از این دادگاه‌های رسیدگی ماهیتی، تالی و دیگری عالی باشد، باید از نظری دفاع کرد که صرفاً امکان ایراد در دادگاه پایین‌تر را پیشنهاد می‌کند؛ هرچند در خصوص تصمیمی که باید این دادگاه اتخاذ نماید، اختلاف نظر است. با این وجود، با تمسک به اصل استقلال رأی قضایی، صدور قرار امتناع از دادگاه پایین‌تر توصیه و در عین حال پیشنهاد می‌شود مقررات به نحوی اصلاح گردد که متضمن

رعایت شأن دادگاه بالاتر باشد. ایراد امر مرتب را نمی‌توان ایرادی مخیره دانست؛ لذا، تصمیم دادگاه محل ایراد در این خصوص به هیچ وجه جزء اوامر اداری نیست. از سوی دیگر، باید برای طرح‌کننده‌ی این ایراد که قصد اطاله دارد، به مانند حقوق فرانس، ضمانت اجرایی پیش‌بینی شود. آن‌چنان که آمد، قانون‌گذار برای هیچ یک از این پرسش‌ها، حکم مشخصی پیش‌بینی ننموده است؛ از این رو، اصلاح مقررات دادرسی در این زمینه توصیه می‌شود؛

ج) در زمان استفاده از طرق شکایت از آراء، به نظر می‌رسد ذی‌نفع می‌تواند به وجود دعوی مرتب در جریان واخواهی و تجدیدنظرخواهی استناد کند؛ فرض نخست مشمول قواعد رسیدگی به دعوی بدوی است و فرض اخیر با همان اشکالاتی مواجه است که در باب تفاوت درجه‌ی دو مرجع در جریان رسیدگی بدوی مطرح شد. با وجود این، مقررات دادرسی در خصوص وضعیتی که امر مرتب در دادگاه بدوی مطرح بوده و ذی‌نفع به استناد رأی غیرقطعی این دادگاه، تجدیدنظرخواهی نموده است، آن‌چنان که در آرای موضوع این نوشتار دیده می‌شود، فاقد حکم روشنی است. امکان فرجام‌خواهی با محدودیت دعوی و جهات قابل فرجام مواجه است؛ بند ۴ ماده‌ی ۴۲۶ قانون مذکور نیز که از صدور دو حکم نسبت به طرفین واحد در همان دعوا سخن گفته است، قابل اعمال بر دو حکم متعارض در دو دعوی مرتب نمی‌باشد. امکان استناد به دعوی مرتب در ضمن اعتراض شخص ثالث نیز، به دلیل محدود بودن این شیوه‌ی اعتراض به میزان خلل وارد شده به حقوق ثالث، با دشواری مواجه است؛ بر این اساس، بازنگری در مقررات دادرسی حاکم در این خصوص امری ضروری است.

فهرست منابع

الف: فارسی

- ۱- باقری، غلامرضا، «دعاوی مرتبط در حقوق ایران»، تهران: جنگل جاودانه، چاپ نخست، ۱۳۸۹.
- ۲- بهشتی، محمدجواد؛ مردانی، نادر، «آیین دادرسی مدنی»، جلد دوم، تهران: میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۵.
- ۳- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، «ایرادات، در: دانشنامه حقوقی»، جلد اول، تهران: امیرکبیر، چاپ نخست، ۱۳۷۶.
- ۴- خدابخشی، عبدالله، «مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی و تأثیر آن در رویه قضایی»، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ نخست، ۱۳۹۰.
- ۵- شمس، عبدالله، «آیین دادرسی مدنی»، جلد اول، تهران: دراک، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۸.
- ۶- شمس، عبدالله، «آیین دادرسی مدنی»، جلد سوم، تهران: دراک، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۷.
- ۷- صدرزاده افشار، سیدمحسن، «آیین دادرسی مدنی و بازرگانی»، تهران: جهاد دانشگاهی، چاپ نهم، ۱۳۸۵.
- ۸- غمامی، مجید؛ محسنی، حسن، «آیین دادرسی مدنی فراملی»، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ نخست، ۱۳۹۰.
- ۹- غمامی، مجید، «دعوی متقابل»، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره‌ی ۶۶، زمستان ۱۳۸۳.
- ۱۰- کاتوزیان، ناصر، «اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی»، تهران: میزان، چاپ ششم، ۱۳۸۶.
- ۱۱- کریمی، علی‌اصغر، «تجمیع دعاوی مرتبط و لزوم رسیدگی به آنها در دادگاه واحد»، فصلنامه‌ی دیدگاه‌های حقوقی، شماره‌های ۱۰ و ۱۱، تابستان و پاییز ۱۳۷۷.
- ۱۲- متین دفتری، احمد، «آیین دادرسی مدنی و بازرگانی»، جلد دوم، تهران: مجد، چاپ ششم، ۱۳۷۸.

- ۱۳- محسنی، حسن، «اداره جریان دادرسی مدنی، بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی»، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ نخست، ۱۳۸۹.
- ۱۴- محسنی، حسن، «آیین دادرسی مدنی فرانسه»، با دیباچه و مقدمه‌ی دکتر عباس کریمی و پروفسور لوئیک کادیه، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
- ۱۵- مقصودپور، رسول، «دعاوی طاری و شرایط اقامه آن»، تهران: مجد، چاپ نخست، ۱۳۸۹.
- ۱۶- مهاجری، علی، «آیین قضاوت مدنی»، تهران: فکرسازان، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
- ۱۷- مهاجری، علی، «مبسوط در آیین دادرسی مدنی»، جلد اول، تهران: فکرسازان، چاپ نخست، ۱۳۸۸.
- ۱۸- نهرینی، فریدون، «اعاده دادرسی به تشخیص رییس قوه قضائیه»، تهران: گنج دانش، چاپ نخست، ۱۳۹۰.
- ۱۹- واحدی، جواد، «دعوی متقابل»، مجله‌ی حقوقی و قضایی وزارت دادگستری، شماره‌ی ۲، ۱۳۷۰.

ب: فرانسوی

1- *Code de procédure civile*, 2011, Par Loïc Cadet, Paris, Litec.